

تفسير احمد

سورة الهمزة

Ketabton.com

104

شماره

ترجمه و تفسير سورة «الهمزة»

تتبع و نگارش: امين الدين سعيدي - سعيد افغانى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ الْهُمَزَةِ

30

این سوره در «مکه» نازل شده و دارای 9 آیه است

وجه تسمیه:

این سوره «الهُمَزَة» نام دارد زیرا الله عزوجل آن را با آیه: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» آغاز کرده است.

باید گفت که: این سوره پس از سوره‌ی قیامت نازل شده. همزه: کسی است که غیبت و عیبجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه میزند.

مناسبت سوره الْهُمَزَة با سوره (العصر):

در سوره «والعصر» از جنس انسان سخن گفت که الله عزوجل بیان کرده است که: انسان در خسران و هلاکت است. و نیز این سوره احوال انسان زیانبار را - که گرد آورنده‌ی ثروت است و از دین خبر ندارد -، نیز به بیان گرفته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره الْهُمَزَة:

«سوره الْهُمَزَة» از جمله سوره های مکی بوده، دارای (1) رکوع، و (9) نه آیات، و (33) سی و سه کلمه، و (135) یکصد و سی و پنج حرف، و (46) نقطه است. (لازم به ذکر است که اقوال علماء در نوع حساب کردن تعداد حروف سوره های قرآن متفاوت و مختلف است. برای تفصیل این مبحث میتوانید به سوره الطور، تفسیر احمد مراجعه فرماید.)

اسباب نزول سوره الْهُمَزَة:

ابن ابوحاتم محدث مشهور جهان اسلام از عثمان بن عمر روایت کرده است: ما همواره میشنیدیم که آیه «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» در باره اُبی بن خلف نازل شده است. و از سدی روایت میکند: این آیه در باره اخنس بن شریق نازل شده است. اخنس بن شریق بن عمرو ثقفی، یکی از بزرگان و اشخاص صاحب نفوذ شهر مکه بود. که در مکه و قبل از هجرت به اقداماتی نه چندان خشنونت‌آمیز علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم دست یازیداست.

اخنس از جمله سران قریش بود که نزد ابوطالب رفت و با وساطت او، به پیامبر صلی الله علیه وسلم پیشنهاد هایی دادند که اخنس در آنجا گفت: «ما و خدایان ما را رها کن، ما نیز تو و پروردگارت را رها میکنیم»

اخنس بعد از هجرت و در جنگ بدر، به دلیل رهایی اموال از دست مسلمانان، جنگ را ترک کرده و برخی قبائل نیز از او پیروی کردند، اما او در جنگ احد در سپاه کفار بود و فرزندش نیز در همان جنگ کشته شد. در نهایت اخنس، با فتح مکه مسلمان شده و از «مؤلفه قلوبهم» قرار گرفته و حتی در جنگ حنین نیز در کنار مسلمانان حضور یافت. اخنس در سال‌های ابتدایی خلافت حضرت عمر، درگذشت. (بلذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق، زکار، سهیل، زرکلی، ریاض، ج 1، ص 231، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1417ق).

ابن جریر از مردی از اهل رقه روایت می‌کند: این آیه در باره جمیل بن عامر جمحی نازل شده.

ابن منذر روایت کرده است: هرگاه امیه بن خلف پیامبر صلی الله علیه وسلم را می‌دید طعنه می‌زد و عیب جوی می‌کرد پس «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» تا آخر سوره نازل شد. ابو حیان الأندلسی مفسر تفسیر البحر المحیط مینویسد: این سوره ممکن است در باره ای یکی از افراد زیر نازل شده باشد که عبارتند از: اخنس بن شریق، عاص بن وائل، جمیل بن معمر، ولید بن مغیره، امیه بن خلف. و شکی نیست که این سوره برای هر کسی که این اوصاف را دارد، عام است.

پیش درآمد سوره هُمَزَه:

در این سوره مبارکه نسبت به سه گناه سنگین، و عید عذاب شدید، و سپس شدت آن عذاب بیان می‌گردد، و آن سه گناه عبارتند از: «همز، لمز و جمع مال» همزه و لمزه برای چندی معنی به کار می‌روند، آنچه را که اکثر مفسرین فرموده اند، این است که همز به معنای غیبت یعنی پشت سر کسی عیب او بیان گردد، و لمز به معنای عار دادن و طعنه زدن به کسی در پیش رویش، این هر دو گناه سنگینی هستند، و عیدهای غیبت در قرآن عظیم الشان و احادیث نبوی به بیان گرفته شده است، علت آن می‌تواند این باشد که در اشتغال به این گناه هیچ مانعی وجود ندارد، هر کسی که به آن مشغول گردد، لجام گسیخته می‌رود، بنابر این، گناه به تدریج بزرگ شده اضافه می‌گردد، برخلاف گفتار روبه روی، که طرف مقابل برای دفاع آماده می‌باشد، لذا در گناه امتداد نخواهد آمد، علاوه بر این، ذکر عیب کسی پشت سرش از آن جهت هم ظلم بزرگی است که او متوجه نیست که بر او چه تهمات های وارد می‌شود تا او بتواند از خود دفاع کند، و از جهت دیگر لمز شدیدتر است، بد گفتن کسی در جلوی او توهین و تذلیل نسبت به اوست، و اذیت و آزار رسانی اشد است، بنابر این، عذاب آن نیز اشد خواهد شد.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «شرار عباد الله تعالی المشاءون بالنميمة المفرقون بین الاحبة الباغون البراء العنت» یعنی بدترین بندگانی که هستند که سخن چینی می‌کنند، و در میان دوستان تفرقه می‌اندازند، و در پی جستجوی عیب بی گناهان قرار می‌گیرند، سومین خصلت که بر آن و عید عذاب در این سوره بیان گردیده است، همانا حرص مال و محبت با آن است، و آن را الله متعال در آیه چنین تعبیر فرموده است، که در اثر حرص مال و محبت به آن، آن را بار بار می‌شمارد، قابل تذکر است که مطابق نصوص شرعی جمع کردن مال بصورت مطلق امر ناجائز و گناهی نیست، بنابر این، مراد از جمع کردن، آن است که در آن حقوق واجب آن ادا نگردند، یا هدف از جمع کردن فخر و تفاخر باشد، یا در محبت آن چنان انسان غرق گردد که وی را از ضروریات دین غفلت سازد.

درس ها و عبرت های سوره همزه:

- 1- این سوره بیانگر عقیده بعث و جزا هست.
- 2- در این سوره تاکید بر اجتناب و دوری از غیبت و عیب جویی بعمل آمده است.
- 3- در این سوره برای هر غیبت کننده و عیب جو و بخیل شدت عذاب جهنم بیان گردیده است.

محتوای و فضیلت سوره همزه:

در این سوره از کسانی بحث بعمل آمده است که: تمام توجه نیرو و قوت خویش را متوجه جمع اوری مال می نمایند، اونه تنها در حب مال همه اهتمام خویش را بخرچ میدهد، بلکه تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزای گیرند. و در پایان سوره از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را به آتش می کشد.

پیام های عمده سوره همزه:

- 1- یکی از آفات و خطرات ثروت اندوزی، تحقیر دیگران است. «همزة لمزة... جمع مالاً و عدده»
- 2- مسائل اخلاقی جزء دین است و انسان مؤمن، باید زبان و چشم خود را در کنترل خود داشته باشد. «ویل لكل همزة لمزة»
- 3- مراقب باشیم فریب مال و متاع دنیا، مقام و منصب دنیا را نخورد و مغرور نشود. «يحسب انّ ماله اخذه»
- 4- آنان که به جای انفاق مال، در فکر جمع و احتکار اموال هستند، منتظر عذاب خرد کننده قیامت باشند. «جمع مالاً و عدده... لينبذن في الحطمة»
- 5- نیش زبان و طعنه زدن، از گناهان کبیره است، زیرا درباره آن وعده عذاب آمده است. «ویل لكل همزة لمزة... لينبذن في الحطمة»
- 6- آتشی که خدا بیفروزد، نه فقط بر جسم، بلکه بر جان و دل مجرمان نفوذ می کند. «نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة»
- 7- فکر بشر از درک حقایق دوزخ و بهشت عاجز است. «و ما ادراك ما الحطمة»
- 8- ستون های بلند آتش، راه فرار را بر دوزخیان می بندد. «إنها علیم مؤصدة» «فی عمد ممددة»

ترجمه و تفسیر سُورَةُ الْهُمَزَةِ

جزء

30

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده و مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾
كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي
تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُّمدَّدَةٍ ﴿٩﴾

ترجمه مؤجز:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» ﴿١﴾ (وای بر هر عیب جوی غیبت‌کننده‌ای)
«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» ﴿٢﴾ (همان) کسی که مال فراوانی گرد آورد و شمارش کرد
«يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» ﴿٣﴾ (گمان می‌کند که مالش او را جاودانه می‌سازد، گمان می‌کند که
مالش همراهیش خواهد بود)
«كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ» ﴿٤﴾ (هرگز چنین نیست (که او گمان می‌کند) مسلماً در «حطمه»
انداخته خواهد شد)
«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ» ﴿٥﴾ (و تو چه دانی «حطمه» چیست؟!)
«نَارُ اللَّهِ الْمَوْقُودَةُ» ﴿٦﴾ (آتش برافروخته الهی است)
«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ» ﴿٧﴾ (آتشی) که بر دل‌ها چیره گردد (و بسوزاند).
«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» ﴿٨﴾ (بی‌گمان آن (آتش) بر آن‌ها فرو بسته و از هر سو آن‌ها را
محاصره کرده است)
«فِي عَمَدٍ مُّمدَّدَةٍ» ﴿٩﴾ (در ستون‌های بلند (کشیده شده) است).

تشریح لغات و اصطلاحات :

«وویل»: وای! وا ویلا! ننگ و عذاب شدید، رسوایی و بدبختی، نابودی، نشان پشیمانی و پریشانی.

«لکل همزة لمزة»: همزة: غیبت‌کننده و ناسزاگو. بدگو، عیبجو، (قلم/۱۱، همّاز].
«لمزة»: عیب جو که معمولاً برای تحقیر مردم عیب جویی می‌کند. عیبجو، (حجرت/۱۱)،
«همزه ولمزه»، از حیث معنا، همچون دو کلمه مترادف اند. لمزه، عیبجوی نهانی و با
اشاره‌ی چشم و ابرو و سر و.... ابن عباس می‌گوید: همزه غیبت‌کننده و لمزه، نکوهش
کننده و طعنه زن (پشت سر و پیشروی).

«مالا»: ثروت و دارایی فراوان. عده: بارها آن ثروت را بر شمرد و حساب کرد؛ چون
از شمردنش لذت می‌برد و....

«اخلده»: او را ماندگار کرده است، به او جاودانگی داده است. «لنبدن» (نبد): حتماً
انداخته می‌شود، بی‌تردید پرت می‌شود.

«الحطمة»: بسیار خردکننده، دوزخ. به انسان پرخور حطمه می‌گویند؛ چون شکمش به
دوزخ تشبیه شده است.

«الموقدة» (وقد): افروخته شده، شعله‌ور. تطلع: چیره می‌شود و مسلط می‌گردد، فرا
می‌گیرد. «الافئدة»: جمع فؤاد، دلها. «موصدة» (وصد): سرپوشیده، فراگیر، چیره و

مستولی، در بسته و بدون منفذ (بلد/۲۰] . «عمد» : جمع عماد: ستونها. «ممددة»: دراز و کشیده. (فرقان)

معنای اجمالی سوره :

الله سبحانه و تعالی در این سوره به هر غیبت کننده عیب جو و عده رفتن به جهنم را می دهد. هکذا در این سوره صفتی از صفات این غیبت کننده عیب جو را بیان می کند که آن جمع کردن مال و شماریدن آن است در حالی که هیچ علاقه ای به انفاق کردن آن در راه خیر و صلّه رحم ندارد. و گمان میکند که اموالش او را در این دنیا جاودان خواهد کرد و هرگز نخواهد مرد در نتیجه برای به دست آوردن اموال بیشتر تلاش بیشتری میکند تا جایی که به این نتیجه می رسد که سبب طولانی شدن عمرش در جمع اموال و سرمایه بیشتر است در حالی که نمی داند این بخل و خسیسی است که از عمر می کاهد و باعث نابودی دنیا و آخرت وی می شود ولی بر عکس عطا و بخشش عمر را طولانی تر می کند.

سپس الله عزوجل میفرماید: «كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ»: برای بزرگ نشان دادن آن و ایجاد ترس و وحشت. سپس در شرح حطمه میفرماید: «نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ» آتشی که هیزم آن مردم و سنگ هاست و به سبب شدید بودن «تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ» یعنی از جسم به قلب نفوذ می کند و با وجود چنین حرارت شدیدی آنها در آن زندانی هستند و از بیرون رفتن از آن نا امید.

و به همین دلیل است که بعد این آیه می فرماید: «إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» یعنی بسته اند «فِي عَمَدٍ» از پشت درها کشیده شده اند در نتیجه نمی توانند از آن خارج شوند. او در آیه دیگر در قرآن عظیم الشان میفرماید: (هر گاه بخواهند از (شدت) اندوه از آنجا خارج شوند، به آن باز گردانده می شوند) (سوره حج: 22) «كُلَّمَا أَرَاتُوا أَنْ يُخْرَجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا».

تفسیر سوره:

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (1):

(وای بر هر اشاره گر عیبجویی» یعنی: وای بر هر غیبت کننده و طعنه زننده. سوره «همزه» با یک «وای» شروع شده است: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ. هُمَزَةٌ وَ لُّمَزَةٌ» چه کسی است؟

«همزه» وزن مبالغه است در اصل این لغت به معنای شکستن است. شخص غیبت کننده، شخص غایب را با حرف ها و نیشهای کلامش می شکند، و همزه به کسی گفته میشود که در پشت سر مردم غیبت می کند و «لمزه» به شخصی اطلاق میشود که در پیش رو عیب جویی و با چشمک آبرو، با سر و اشاره کسی را مورد تحقیر و توهین قرار میدهد. در این سوره الله تعالی با لحن تهدید و لیدبن مغیره و اخس را مورد عتاب و ملامت قرار داده است.

همزه یعنی آنهایی که می خواهند دیگران را خورد و کوچک کنند، فرق نمی کند که این عملیه خورد کردن به زبان باشد و یا با رفتار و عمل شان باشد، این تعداد اشخاص ترقی و پیشرفت خویش را در تحقیر، و عیب جوی دیگران جستجو می نماید، و شخصیت دیگران را به اصطلاح ترور می نمایند.

قرآن عظیم الشان درباره همچو اشخاص غیبت گر، میگوید، این کار مثل این است که گوشت مرده‌ی برادرت را خورده باشی! تو شخصیت برادر دینی ات را خورد می‌کنی تا خودت را بالا ببری. او را بد جلوه می‌دهی تا خودت خوب جلوه کنی. در برخی از حالات وضعیت چنین پیش می‌آید که برخی از انسان‌ها به تعریف و تمجید خویش می‌پردازد، خوب این کاری بدی نیست که کسی از خود تعریف و تمجید کند، ولی هستند انسانهایی که میخواهند در اهانت و پایین آوردن دیگران، موقف و شخصیت خویش را بالا نشان دهد، یعنی در خورد و ذلیل ساختن دیگران میخواهند خود را نیرومند و قوت مند و صاحب قوت نشان دهد.

در حدیث شریف آمده است: «شرار عباد الله تعالی المشاؤون بالنميمة، المفسدون بین الأحبة: بدترین بندگان خدا جلّ جلاله، سخن‌چینان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیجویان اشخاص پاك و بی‌گناهاند».

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ» (2):

«آنکه مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد» یعنی: که به سبب مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و تصور میکند که به وسیله این مال، بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می‌شمارد. مفسیر کبیر جهان اسلام محمد بن جریر طبری فرموده است: یعنی آمار آن را نگه داشته و آن را در راه الله خرج نمی‌کند، و حق الله را از آن ادا نمی‌کند. فقط آن را جمع کرده و به حفظ و نگهداری آن می‌پردازد. (طبری ۸۹/۳۰).

«لُمَزَةٌ» کسی است؟ «الَّذِي جَمَعَ مَالًا» کسی که تمام سعی و تلاش اش در جمع‌آوری مال بمصرف میرسد.

«وَعَدَّدَهُ» و اینکه همیشه او را می‌شمارد. اندختن مال و ثروت را برای مصرف و دادن صدقه جمع نمی‌کند، بلکه آنرا برای لذت بردن از شمردنش می‌خواهد. خوش دارد که مردم برایش بگویند، فلان پولدار و سرمایه‌دار بزرگی است.

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (3):

خیال می‌کند که مالش او را جاویدان و پاینده خواهد کرد؛ و طوری گمان میکند، که هرگز نمی‌میرد! و همیشه مالش با او خواهد بود، بناً همیشه دلبسته مال خویش اند، و سرمست مال خویش است، نه فکر مرگ به ذهنش خطور میکند و نه به بعد از مرگ می‌اندیشد. ولی این را فراموش کرده است که این مال و ثروت اش در قبر جوابگویی اش نخواهد بود، بلکه این اعمال صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان میکند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاویدان میکند. مفسرین در مورد اینکه شیطان از چه راه توانست آدم و حوا را در بهشت فریب دهد می‌نویسند:

شیطان دو چیز به آنها گفت. یکی اینکه الله برای این گفته است که به این درخت نزدیک نشوید که «أَنْ تَكُونَا مَلَکَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ.» (سوره اعراف آیه 20) که نخواسته شما ابدی شوید، چون هر که از میوه ای این شجره بخورد عمر جاویدان پیدا می‌کند و «مَلَكٌ» می‌شود.

«مَلَكٌ» یعنی کسی که دارای امکانات خاصی است و مثل فرشته «تملک» دارد. می‌گوید آنها را با همین حرف فریب داد.

این داستان در دو آیهی قرآن عظیم الشان آمده که در واقع بیان یک معنی است، در یکی از قول ابلیس میگوید «يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى» (سوره طه آیه 120) (ای آدم، می خواهی تو را به درختی جاودانی راهنمایی کنم که اگر از آن بخوری، تملک و امکاناتی بیایی که هرگز کهنه نشود؟ پس معلوم می شود که بشر دو انگیزه دارد که هیچ موجود دیگری ندارد:

یکی آنکه می خواهد جاویدان بماند، و دیگر اینکه می خواهد امکاناتی داشته باشد که هیچ وقت از میان نرود.

حالا این سه آیه را از آخر به اول می خوانیم: «يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» انسان گمان میکند که مال پاینده اش می دارد، در حالی که آنچه ما را جاویدان میکند ساختن آخرت است؛ دنبال خیر و خدمت رفتن است؛ به نفع بندگان خدا کار کردن است؛ در پی حقیقت بودن است؛ ارزش های خدایی پیدا کردن است.

اینهاست که انسان را ابدی می سازد. «وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» است (سوره کهف آیه 46) (یعنی کار های نیک پایدار است.) اعمال صالح است که پیش پروردگار بالاترین مقام و منزلت و عالترین پاداش را دارد. آنان که امکانات مادی دارند نباید مغرور شوند. آنان که امکانات مادی هم ندارند، نباید مأیوس باشند. زیرا در پیشگاه پروردگار با عظمت، هیچ عمل صالحی محو نمی شود، مکافات ها تضمین شده است.

«كَلَّا لَيُنَبَّذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ» (4) :

«ولی نه» یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه زن از خود راضی مغرور می پندارد، بلکه «قطعاً در حطمه افکنده میشود» یعنی: او و مالش بی شبهه در آتشی افکنده می شود که همه چیز را در هم می شکند و خرد و خوار میکند.

«كَلَّا لَيُنَبَّذَنَّ»: «نَبَّذَ» یعنی افتادن و افکنده شدن.

مثل چیزی که انسان چیزی را در باطله دانی می اندازد، اینها هم همان طور در «حُطْمَةِ» می افتند.

«حُطْمَةِ»: در لغت هم معنی «همزه» است. «حُطْمَةِ» از ریشهی «حَطَمَ» است و حُطْمٌ یعنی در هم شکستن و خورد و پایمال کردن.

این کلمه در دو جای در قرآن عظیم الشان استعمال گردیده است، که در هر دو جای معنای جالبی دارد.

یکی از زبان مورچه هاست، که وقتی حضرت سلیمان و سپاهش می آید به هم می گویند که به لانه هایتان بروید تا «لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ» (سوره نمل 18) مبدا سلیمان و لشکریانش پایمالتان کنند.

و دیگر راجع به فصل که برگ ها، گل ها و شاخه های درختان را «حُطَام» می کند. یعنی باد خزانی و برگ های خشک از درختان جدا می شوند و در حُطْمَةِ افکنده میشوند. اینها هم در زندگیشان چون دیگران را می شکستند و پایمال می کردند، خودشان هم در حُطْمَةِ، که شکننده و خورد کننده است، خواهند افتاد و خورد خواهند شد.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ» (5) :

«و تو چه دانی که حطمه چیست؟» استفهام برای تفخیم، به تعجب افگندن و ترسناک معرفی کردن آتش جهنم است، گویی آتش خردکننده جهنم از مقولاتی است که عقل آن را درك نمی کند.

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَّةُ» (6):

«آتش افروخته الهی است» یعنی: حطمه آتش فروزان الهی است که به فرمان پروردگار با عظمت برافروخته شده است. در حدیث شریف آمده است: «آتش را هزار سال روشن کرد تا برافروخت، سپس هزار سال دیگر آن را روشن کرد تا سفید شد، و بعد از آن هزار سال آن را روشن کرد تا سیاه شد.

در هیچ جایی از قرآن عظیم الشان غیر از همین آیه مبارکه آتش جهنم آتش الله خوانده نشده است. نسبت دادن آن در این جا نه تنها هولناکی آن را به نمایش می گذارد، بلکه این مطلب را هم به دست می دهد که الله متعال با چه نگاه تنفر آمیز و غضبناکی به کسانی که به سبب بهره مند شدن از مال و دنیا دچار کبر و غرور می شوند، می بیند که: آتشی را که این گونه کسان در آن انداخته می شوند آتش ویژه ی خود خوانده است. (تفهیم القرآن)

توجه فرماید: ما انسانها زمانیکه بحث از آتش می شود، به فهم ظاهری و بیروانی آن توجه مینمایم ولی از آتش هایی که چه بسا در باطن خود ماست غافلیم.

«الَّتِي تَطَّلُعُ عَلَى الْأَفْنِدَةِ» (7):

«آتشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آتشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می یابد و بر دلها غالب شده و آن را می پوشاند. دلها را به یاد آوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می پوشاند، از آن رو که دل لطیف ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می شود، یا از آن روی که دل محل و جایگاه مقاصد انحرافی، نیات پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

مفسر مشهور شیخ قرطبی فرموده است از این جهت «افنده» را مخصوصاً ذکر کرده است که وقتی درد و الم به قلب برسد، انسان می میرد. پس آنها در حالت مرگ قرار می گیرند. اما همان طور که خدا فرموده است: «لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى». پس آنان زنده هستند اما در حال مرگ قرار دارند.

«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ» (8):

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماماً بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمیتوانند.

«فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ» (9):

«در ستونهایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستونهایی بلند و محکم قرار گرفته اند تا هرگز از آن بیرون نیایند. و راه فراری ندارند. طولانی بودن ستون ها نشان می دهد که برای مدتی بی پایان در آنجا خواهند ماند.

مفسرین میگویند: «درها بر روی شان مسدود گردیده، و ستون اساسی آن که از آهن است توسط میخ ها محکم گردانیده شده که امکان فرار از آن غیر ممکن است «مُؤَصَّدَةٌ» یعنی چیزی که از آن امکان جدایی نیست.

آیا مال اندوزی در اسلام حرام است؟

قابل تذکر است که دین مقدس اسلام مطلقاً اندوختن و انباشته کردن مال و دارائی را حرام

نکرده، و تنها هشدار شدیدی به صاحب مال اندوخته شده وارد شده است، ولی اگر زکات مالش را پرداخت نماید، سرزنجی متوجه صاحب مال نیست هر چند که اموال زیادی را از راه حلال اندوخته و ذخیره کرده باشد.

پروردگار با عظمت ما درباره کسانی که زکات اموالشان را نمیدهند، میفرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (سوره توبه 34). یعنی: کسانی که طلا و نقره را اندوخته می‌کنند و آن را در راه خدا خرج نمی‌نمایند، آنان را به عذاب بس بزرگ و بسیار دردناکی مژده بده.

ابو داود از ام سلمه رضي الله عنها روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مَا بَلَغَ أَنْ تُؤَدِّيَ زَكَاةُ فَرْكِي فَلَيْسَ بِكَنْزٍ» أبو داود (1564). یعنی: «هر کس اموالش به حد نصاب زکات برسد و زکاتش را بدهد، پس کنز نیست».

کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره شود، ثروت اندوزی. امام مالک در الموطأ (595) از عبدالله بن دینار روایت کرده که او گفت: «سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَهُوَ يَسْأَلُ عَنِ الْكَنْزِ مَا هُوَ فَقَالَ هُوَ الْمَالُ الَّذِي لَا تُؤَدِّي مِنْهُ الزَّكَاةَ». یعنی: «شنیدم که از عبدالله بن عمر درباره کنز سوال شد که چیست؟ او گفت: مالی است که زکات آن پرداخت نشده باشد».

و امام بخاری از خالد بن اسلم روایت کرده که گفت: «خَرَجْنَا مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ أَعْرَابِي: أَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ، وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» [التوبة: 34] قَالَ ابْنُ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: «مَنْ كَنَزَهَا، فَلَمْ يُوَدِّ زَكَاةَهَا قَوْلًا لَهُ، إِنَّمَا كَانَ هَذَا قَبْلَ أَنْ تُنَزَلَ الزَّكَاةُ، فَلَمَّا أَنْزَلَتْ جَعَلَهَا اللَّهُ طَهْرًا لِلْأَمْوَالِ». بخاری (1404).

یعنی: همراه عبد الله بن عمر رضي الله عنه بیرون رفتیم، یک نفر اعرابی به وی گفت: درباره این آیه برایم بگو: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ، وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، ابن عمر رضي الله عنه گفت: هر کس طلا و نقره اندوخته کند و زکاتش را ندهد، پس وای بر او، و این مربوط به زمانی بود که زکات فرض نشده بود، وقتی زکات فرض شد خداوند آنرا (یعنی زکات را) مایه پاکي اموال قرار داد».

و عبدالزراق در «المصنف» (7141) از عبید الله بن عمر از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفت: «ما أدي زكاته فليس بكنز وإن كان تحت سبع أرضين، وما كان ظاهرا لا يؤدي زكاته فهو كنز». یعنی: «آنچه زکاتش پرداخت شده باشد جزو کنز محسوب نمی‌شود حتی اگر زیر هفت زمین (ذخیره و پنهان شده) باشد، و آنچه ظاهر است ولی زکاتش پرداخت نشده باشد، جزو کنز است».

خلاصه اینکه: آنچه حرام و مورد هشدار است، کنزی است (یعنی مال انباشته شده ای است) که زکاتش تادیه نشود، ولی مالی که به حد نصاب نرسیده و یا به نصاب رسیده و زکاتش ادا شده باشد؛ بعنوان کنز تلقی نخواهد شد، و اسلام اندوختن مال را حرام نکرده بلکه پرداختن زکاتش را تحریم نموده است.

غیبت و کفاره آن :

غیبت کردن از گناهان کبیره در شرعیت اسلامی بود و شخص غیبت کننده نزد خداوند متعال معاقب خواهد شد، و خطیر بودن این گناه به دو علت است:

1- این گناه تعدی به حق الناس است بنابراین خطر آن زیاد بوده چرا که نوعی ظلم به مردم است.

2- غیبت کردن برای بیشتر مردم سهل و آسان است مگر برای کسی که خداوند متعال به وی رحم کرده باشد، در حالیکه این گناه نزد خداوند بزرگ و میغوض است. از اینرو مسلمان باید مواظب این آفت زبان باشد و خود را از گناه بزرگ آن نجات دهد، و عادت کردن زبان به غیبت مسلمانان تنها باعث فزونی بار گناهان غیبت کننده خواهد شد و برآستی جبران آنهمه گناه که قسمتی از آن حق الناس است سخت و دشوار است. اما در مورد کفاره ای غیبت لازمست که به بعضی از نکات مهم توجه کرد:

اولاً: کفاره ای غیبت، دعای خیر کردن و طلب آمرزش و استغفار از خدا برای کسیست که غیبت او شده است.

دوماً: باید دانست که دعا و استغفار برای غیبت شونده بعنوان کفاره ای غیبت او به تنهایی کافی نیست، زیرا اصل بر این است که گناهان جز با توبه صادقانه و پشیمانی قلبی و عدم بازگشت به آن گناه پاک نمی شود، بعد از آن امید است که خداوند متعال توبه اش را بپذیرد و گنااهش را ببخشد و وی را عفو نماید.

اما پایمال کردن حق الناس، جز با طلب عفو و بخشش از کسی که به وی تجاوز و ظلم شده است، و سرانجام عفو و بخشش از طرف او پاک نخواهد شد، دلیل آن حدیث صحیحی از پیامبر صلی الله علیه وسلم است که می فرماید: «مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ عَرَضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ، إِنْ كَانَ لَهُ عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ مِنْهُ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ، وَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَحُمِلَ عَلَيْهِ». بخاری (2449). یعنی: «هرکس به برادرش ظلم کرده خواه از جهت ناموس یا غیر آن همین امروز از او طلب بخشش کند قبل از آنکه روزی فرا رسد که دینار و درهم در آن روز پذیرفته نمی شوند، اگر عمل صالح داشته باشد به اندازه ظلمی که کرده از آن برداشته میشود و اگر کار نیک و حسنه ای نداشته باشد از گناهان شخص مظلوم برداشته میشود و بر گناهان او اضافه میشود».

که در این حدیث طلب بخشش از مردم و جبران ظلم وارد شده بر آنها قبل از وفاتشان شده است، چرا که در روز قیامت جبران مظالم با حسنات و سیئات خواهد بود نه درهم و دینار و برآستی که این خسارتمندی واقعی است.

سوماً: پس کسی که می خواهد نفس خود را از گناه غیبت میرا و خلاص کند باید در طلب بخشش خواستن از کسی که غیبتش را کرده است سعی و تلاش جدی کند، یعنی از او طلب عفو و گذشت کند، و با سخنانی نرم و نیک از وی معذرت خواهی کند و تا می تواند در این راه دریغ نورزد، حتی اگر شده و لازم شد برای وی هدایای با ارزشی بخرد تا دل وی را بدست آورد، و علماً تمامی این موارد را جهت بدست آوردن رضایت جانب مقابل جایز دانسته اند.

اما بسیاری از سلف صالح و اهل علم و فقها چنین رأی داده اند که اگر طلب بخشش در امر غیبت مفسده بزرگی به دنبال داشته باشد؛ مثلاً موجب بر افروخته شدن خشم طرف شود، و موجب قطع صلّه ی رحم گردد، قلبها را آکنده از دشمنی و کینه نماید، در اینصورت اکثر اهل علم بر ترک طلب بخشش از وی رخصت داده اند و گفته اند که در این شرایط نیازی نیست که نزد غیبت شونده رفت و از وی بخشش خواست، و امید دارند که دعا کردن برای او (یعنی دعا برای کسی که غیبت وی شده است) و طلب آمرزش و استغفار برای وی نزد خداوند متعال بعنوان کفاره ای غیبت کفایت کند.

البته بعضی دیگر از اهل علم گفته اند که گناه غیبت جز با توبه و طلب بخشش از کسی

که غیبت وی شده است، پاک نمی شود و کفاره ای ندارد و دعا و استغفار برای وی نمی تواند گناه غیبت را پاک کند، البته همین دسته از علما فرموده اند که اگر غیبت شونده غایب باشد و یا فوت کرده باشد، در اینحالت دعا کردن برای او و استغفار برای وی جایز است.

خلاصه اینکه طلب آمرزش از خدا برای کسی که غیبت وی شده است عذری اضطراری است که در وقت ضرورت صورت می گیرد و شریعت اسلام حالت ضرورت را برای زدودن مفساد و جلب مصالح در نظر می گیرد.

و لذا با توجه به مطالب فوق الذکر؛ اشتباه و تصور غلط کسانی روشن می شود که در غیبت کردن عمدی مسلمانان تساهل می کنند به این امید که استغفار و دعا برای او نزد خداوند جهت کفاره ای غیبتش و پاک شدن گناه آن کافیهست! در حالی که نمی دانند آنها از چند جهت این تصور آنها اشتباه است:

1- آنها فراموش کرده اند که شرط توبه اساسی، ندامت و صداقت در توبه و پشیمانی به سوی خداوند متعال است، و بسیاری از مردم موفق به تحقق این شرط نمی شوند.
2- همانا اصل حقیقی در جبران حق الناس، سعی و تلاش جهت طلب بخشش از آنهاست، و اگر به فرض، خبر دادن به او (یعنی کسی که غیبتش شده است) موجب مفسده ای بزرگتری شود، در این حالت - بجای حلالیت جستن از او - به استغفار و دعا کردن برای او کفایت می شود و گرنه اصل بر اینست که نزد کسی که بر وی ظلم شده است رفت تا از او طلب گذشت شود.

3- اگر غیبت شونده توسط شخصی دیگر با خبر شود که غیبت وی را کرده اند، در این صورت بر غیبت کننده لازمست تا مستقیماً نزد او برود و از وی بخشش بخواهد، تا شاید ناراحتی و آزار قلب غیبت شونده تمام شود و گذشت کند، و اگر گذشت نکند در اینصورت است که راهی جز استغفار و دعا کردن برای او (برای خلاص شدن از گناه این غیبت) وجود ندارد.

چهارم: در مورد شیوه و لفظ دعا و استغفار برای غیبت شونده باید گفت که دعا کردن برای او بایستی همراه با ذکر اسم او باشد و علاوه بر آن باید خود را نیز داخل دعا نمود، مثلاً گفت: «اللهم اغفر لی ولفلان: بارالها! بر من و فلانی» (کسی که غیبت او را کرده ای) بیامرزش.

اللهم تجاوز عنا و عنه: بارالها! از گناه ما و او درگذر.

و باید سعی نمود این دعا را در اوقات اجابت دعا و با صدق و خلوص نیت خوانده شود و از تکرار آن خسته نشود.

پنجم: لازمست اشاره شود که هدف از دعا و استغفار در حقیقت دفع عمل زشت و مقابله با آن بوسیله ی حسنات است و لذا برای رسیدن به این هدف (دفع اثر عمل زشت و گناه آن) لازم نیست که حتماً از دعا و استغفار برای مظلوم استفاده شود و عمل دیگری برای این هدف انجام نگیرد، بلکه می توان هر نوع عمل صالح دیگری انجام داد و ثوابش را به غیبت شونده اهدا نمود؛ مانند صدقه دادن بجای وی و یا کمک کردن به او، و همراهی با وی در هنگام محنت و سختی هایش و غیره، که این اعمال جایگزین اذیتی می شود که بر وی وارد شده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «حق مظلوم تنها با توبه کردن ساقط نمی شود، و این حق است، و فرقی در این مورد بین کسی که به ناحق دیگری را به قتل می رساند با کسی که ظلم دیگری را بر او وارد می کند نیست، پس آنکس که از ظلم توبه

کند حق مظلوم تنها با این توبه ساقط نمی شود، اما برای کامل کردن توبه اش باید برایش جبران کند؛ با همان چیزی که توسط آن بر او ظلم کرده، و اگر در دنیا آن (بدی و ظلم را) جبران نکند بایستی که در آخرت جبران کند، پس بر ظالم توبه کار لازمست که حسنات زیادی را انجام دهد، تا اگر مظلومین حقوقشان را (در آخرت از او) بازگرفتند مفلس باقی نماند، با این وجود هرگاه خدا خواست که حق مظلوم را خودش جبران کند از فضل و لطف او بدور نیست، همانطور که اگر بخواد هرگناه غیر شرکی را برای آنکس که بخواد می بخشد... در حدیث ترمذی که آنرا صحیح یا حسن دانسته آمده: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، يَسْمَعُهُمُ الدَّاعِي وَيَنْفِذُهُمُ الْبَصْرَ، ثُمَّ يَنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعْدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرَّبَ، أَنَا الْمَلِكُ، أَنَا الدِّيَانُ، لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ أَنْ يَدْخُلَ النَّارَ وَلَهُ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَقٌّ حَتَّى أَقْصَهُ مِنْهُ، وَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَلِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ عِنْدَهُ حَقٌّ حَتَّى أَقْصَهُ مِنْهُ». یعنی: هرگاه روز قیامت رسید خداوند متعال همه خلائق را در سرزمین واحدی جمع می کند، دعوتگری همه آنها را می شنواید سپس آنها را با صدایی ندا می دهد که از دور نزدیک همه می شنوند، و خداوند می گوید: من فرمانروا هستم، من دیان (قضاوت کننده) هستم، شایسته نیست هیچیک از اهل جهنم وارد دوزخ شود درحالیکه او نزد یکی از اهل بهشت حقی دارد تا آنکه آن حق را از او بستانند، و برای هیچیک از اهل بهشت شایسته نیست که وارد بهشت گردد درحالیکه کسی از اهل جهنم از او حقی دارد تا آنکه حقی را بستانند».

و در صحیح مسلم از حدیث ابو سعید خدری (رض) آمده: «أَنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا عَبَرُوا الصَّرَاطَ وَقَفُوا عَلَى قَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَيَقْتَصُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ، فَإِذَا هَذَبُوا وَنَقَوْا أَدْنَى لَهْمٍ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ». یعنی: هرگاه اهل بهشت از صراط عبور کردند بر پلی بین بهشت و جهنم می ایستند، و بعضی از آنها از دیگران قصاص می گیرند، و هرگاه (از گناه جرمشان) پاک شدند و قصاص گردیدند به آنها اجازه ای داخل شدن به بهشت داده می شود.

و خداوند متعال نیز می فرماید: «وَلَا يُغْتَبُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ». حجرات 12، یعنی: و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند. و غیبت از نوع ظلم تجاوز است. و فرمود: «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ». یعنی: آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. که (در این آیه خداوند متعال) غیبت کنندگان را به توبه کردن آگاه می گرداند تا توبه کنند. و این در چیزی است که مظلوم را از جبران آن آگاه می کند، اما اگر او را غیبت کند یا به وی تهمتی بزند ولی مظلوم از آن باخبر نگردد، در اینصورت بعضی از علما گفته اند: از جمله شرط توبه برای ظالم این است که به مظلوم اعلام کند که وی را غیبت کرده و وی را با خبر نماید، و بعضی دیگر گفته اند خبر دادن به او شرط و لازم (حتمی) نیست، و این یکی قول بیشتر علما است، و هر دو قول از امام احمد روایت شده است، اما قول او در این قضیه اینست که ظالم در حق مظلوم حسناتی انجام دهد مانند: دعا کردن و استغفار برای او، و انجام عمل صالح و اهدای ثواب آن برای وی که این موارد (بعنوان جبران کننده ی و کفاره) غیبت و تهمتیش می شود. و حسن بصری گفته:

کفاره ی غیبت این است که برای غیبت شونده استغفار کنی». (مجموع الفتاوی) (187-189/18).

خلاصه اینکه قبل از هر چیز انسان مسلمان متقی باید مراقب گفتار و زبان خود باشد و زبان خویش را به بدگویی و غیبت مسلمین مشغول نسازد تا بارگناهانش را زیاد نکند، ولی اگر مرتکب این گناه کبیره گشت قبل از هر چیزی بر او لازمست تا توبه ای صادقانه کند و قلباً از غیبت آن مسلمان احساس ندامت و پشیمانی کند، بعد از آن، اصل بر اینست که اگر امکان داشت نزد غیبت شونده رفته و از او حلالیت بخواهد، و اگر لازم شد به طریقی قلب وی را بدست آورد تا موفق به گذشت وی شود، اما اگر ممکن بود که باخبر کردن وی از غیبتش موجب شر بزرگتری شود و خشم وی را برانگیزاند و احتمال قطع صلّه رحم وجود داشت، در این شرایط بعضی از علما فرموده اند که لازم نیست به او چیزی بگوید بلکه کافیت تا برای او دعای خیر و طلب آمرزش نزد خدا کند و یا برای او اعمال نیک و صدقه کند و ثوابش را برایش اهدا نماید، و بعضی دیگر از علما فرموده اند تنها راه، همان حلالیت خواستن از وی است مگر آنکه فوت کرده باشد یا غایب باشد که در اینحالت باید برایش دعا و استغفار کند، ولی رأی بیشتر علما اینست که در این شرایط لازم نیست تا نزد غیبت شونده برود و وی را باخبر کند، بلکه برایش دعای خیر و استغفار کند، امید است که کفایت کند و گناهش پاک شود.

سخن چینی:

یکی از آفات زبان که در اخلاق اسلامی از رذایل اخلاقی به شمار می رود سخن چینی یا نمّامی است. سخن چینی غالباً به این گفته می شود که سخن کسی را که پشت سر دیگری گفته به وی باز گوید، مثلاً بگوید فلان درباره تو چنین و چنان گفت؟ یا نسبت به تو چنین و چنان کرد.

در حدیثی حذیفه رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سخن چین به بهشت راه ندارد» (فتح الباری 10 / 472).
از پیامبر صلی الله علیه وسلم سؤال شد: «أی الإسلام أفضل؟ فقال الله صلی الله علیه وسلم: مَنْ سَلَّمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَوَدَّه» (متفق علیه) یعنی: کدام اسلام بهتر است؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: آنکه مسلمانان از دست و زبان او در امان بمانند.
از صفات مؤمنان نگاه داشتن زبان خود از وارد شدن به نوامیس و آبروی دیگران و دوری از بیهوده گویی است. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: «من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت» (متفق علیه). یعنی: و کسی که ایمان به خدا و روز آخرت دارد، باید سخن خوب گوید و یا سکوت اختیار کند.
اما کسی که از زبانش محافظت نمی کند و خبرکسی و سخن کسی را به دیگری باز می گوید این امر موجب بزرگترین و اساسی ترین عامل قطع روابط و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت میان مردم محسوب می گردد، و خداوند متعال سخن چین را مذمت نموده است، میفرماید: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ * هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ» (سوره قلم 10 - 11).
«و از کسی که بسیار سوگند یاد میکند اطاعت مکن، و از کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و رفت می کند اطاعت مکن».

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: پیامبر صلی الله علیه وسلم از کنار باغی از باغ های مدینه عبور میکردند و آنجا صدای دو نفر را شنیدند که در قبر های شان عذاب میشدند، ایشان فرمودند: «این دو شخص عذاب می شوند، البته تعذیب آنان به خاطر گناه بزرگی

نیست، سپس فرمودند - آری (گناه آنان بزرگ است) یکی از آنان از ادرار خویش پرهیز نمی‌کرد، و آن دیگری سخن چینی (دوبه‌م‌زنی) می‌کرد» فتح الباری 1 / 317.

وظیفه ما در قبال سخن چین چیست؟

خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء: 36) «(انسان در برابر کارهایی که) چشم و گوش و دل، همه، (و سایر اعضای دیگر انجام می‌دهند) مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد».

همچنین می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (سوره حجرات 6). یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

پس هرگاه فاسقی خبری رسانید باید درباره آن خبر تحقیق کرد و به محض شنیدن آن باورش نکرد و اقدام نگردد، چون تحقیق نکردن و بسنده نمودن به شنیدن خبر خطر بزرگی دارد و سبب می‌شود تا انسان مرتکب گناه گردد، چون هرگاه خبر او همانند خبر فرد عادل و راستگو پذیرفته شود به موجب و مقتضای آن حکم می‌شود آن گاه جان و مال هایی به ناحق تلف و ضایع می‌گردد که باعث پشیمانی و ندامت می‌شود، بلکه باید به هنگام شنیدن خبر فرد فاسق، تحقیق و بررسی کرد؛ پس اگر دلایل و قرینه‌ها بر صداقت او دلالت داشت به آن عمل شود و مورد تصدیق قرار گیرد، و اگر قرینه‌ها و دلایل بر دروغگو بودن او دلالت می‌کرد باید تکذیب شود.

رعایت هوشیاری در قبال سخن چین:

اگر شخص سخن چین برای کسی اطلاع می‌آورد، در حین استماع باید نکات ذیل جداً در نظر داشته باشد:

- 1- نباید حرف سخن چین را باور کند و نباید آنرا تصدیق کند.
 - 2- باید او را نصیحت کند، و از چنین عملی نهی کند.
 - 3- نباید نسبت به برادر غائبش سوءظن داشته باشد.
 - 4- نباید به خود اجازه دهد که حرف سخن چین را بازگوید، و نباید بگوید فلانی این چنین گفته است، چون با این کار، خودش هم سخن چین می‌شود.
- نباید هر چیزی را که شنید بازگوید، چون پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «كفى بالمرء إثماً أن يحدث بكل ما سمع». روایت مسلم (5) و لفظ از اوست.
- یعنی: برای گناهکار بودن شخص همین کافی است که هر چیزی را شنید بازگوید.
- اینها، مسایلی است که اگر انسان با جان و دل بدانها پی ببرد، دیگر مجالی برای سخن چینی دیگران باقی نمی‌ماند.

ولی به تاسف باید گفت که امروز وضع بالعکس است:

- 1- به سخن چین و غیبت و بدگویی‌های غیبت‌کننده در مورد شخص مسلمان با دقت گوش می‌دهند.
- 2- نه تنها به غیبت گوش فرا می‌دهند، بلکه از شنیدن غیبت نیز لذت می‌برند و همواره مشتاق آن هستند که سخنان و اخبار ناپسند بیشتری درباره‌ی شخصی که از او غیبت میشود، بشنوند.

- 3- علاوه بر شنیدن، خود نیز به ذکر اوصافی از شخص می پردازند که او را ناخوشایند است و بدین ترتیب جدا از شنیدن غیبت، خودشان نیز به غیبت مشغول می شوند.
- 4 - سخنان سخن چین را تأیید و بلکه تحسین می کنند و بر مسلمانی که حضور ندارد، طعنه میزنند.

صدق الله العظيم و صدق رسوله نبی الکریم.

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةِ الْهُمَزَةِ

شماره	نام سوره	معانی و محتوای سوره ها	صفحه
	سُورَةِ الْهُمَزَةِ	- الْهُمَزَةُ = غیبت کننده ای .	
1		- محتوای سوره هُمَزَة: این سوره به کسانی اشاره دارد که تمام تلاش خود را متوجه جمع مال کرده و کسانی را که فاقد دارایی اند به آنان به دیده حقارت می نگرند و آنها را مسخره میکنند و سپس سرنوشت دردناک این ثروت اندوزان مستکبر را بیان می نماید.	
2		- وجه تسمیه.	
3		- مناسبت سوره الْهُمَزَةِ با سوره (العصر).	
4		- تعداد آیات ، کلمات و حروف سوره الْهُمَزَةِ .	
5		- اسباب نزول سوره الْهُمَزَةِ.	
6		- پیش درآمد سوره هُمَزَه.	
7		- درس ها و عبرت های سوره همزه.	
8		- محتوای و فضیلت سوره همزه.	
9		- پیام های عمده سوره همزه .	
10		- تشریح لغات و اصطلاحات .	
11		- معنای اجمالی سوره.	
12		- ترجمه و تفسیر سوره.	
13		- آیا مال اندوزی در اسلام حرام است؟	
14		- غیبت و کفاره آن .	
15		- سخن چینی.	
16		- وظیفه ما در قبال سخن چین چیست؟	
17		- رعایت هوشیاری در قبال سخن چین.	

مکتبی بر بعضی از منابع و مأخذها

1- تفسیر صفوة التفاسیر:

تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.

2- تفسیر انوار القرآن:

تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان

3- تفسیر المیسر:

تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرنی (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری) انتشارات: شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ: 1395 هـ.

4- تفسیر کابلی

تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر: شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه، مترجم: شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.

5- تفسیر معالم التنزیل - بغوی:

تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده، و از تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.

6- تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:

تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.

7- البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:

تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت، توجه خاصی مبذول داشته است.

8- تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:

تفسیر القرآن العظیم: تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید. (جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9- تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التاویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصر الدین

عبد الله بن عمر بضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار احیاء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است .

10- تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م .
ناشر: مؤسسه النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11- تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة ، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین ، مفسر ، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12- تفسیر ابن جزى التسهیل لعلم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزَى (متوفی 741ق)
(ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم ، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السليم إلى مزايا الكتاب الكريم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفى عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحديثه بالرياض) .

14- تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ) .
سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر ، بیروت - لبنان

15- تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است .

16- تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17- تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می باشد).

18- روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 ینایر 2007 محل نشر ،ادارة الطباعة المنيرية تصوير دار إحياء التراث العربي.

19- جلال الدين سيوطي:

«الاتقان في علوم القرآن» تفسير الدار المنثور في التفسير با لمأثور « مؤلف: حافظ جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر سيوطى شافعى . (1445- 1505م) مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20- زجاج: « تفسير معانى القرآن فى التفسير»:

مؤلف: الزَّجَّاج أو أبو إسحاق الزَّجَّاج أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السرى بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجرى - 311 هجرى 855 - 923 ميلادى)

21- تفسير ابن عطية:

نام كامل تفسير: « المحرر الوجيز فى تفسير الكتاب العزيز ابن عطية» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطية الأندلسي المحاربي (المتوفى: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 – 2001 ، دار ابن حزم.

22- تفسير قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسى بصرى (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) .وى از جمله تابعين بوده ، كه در علوم لغت ،تاريخ عرب ، نسب شناسى، حديث، شعر عرب، تفسير، دسترسى داشت .ودر ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگى بسر برده ولى نابينا بود.امام احمد حنبل درباره او مى گويد: «او با حافظه ترين اهل بصره بود و چيزى نمى شنيد مگر اينكه آن را حفظ مى كرد، من يك بار صحيفه جابر را براى او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاريخ ضرب المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23- تفسير كشاف مشهور به تفسير زمخشرى.

« تفسير الكشاف عن حقايق التنزيل و عيون الاقوايل فى وجوه التأويل» مشهور به تفسير كشاف. مؤلف: جار الله زمخشرى (27 رجب 467 - 9 ذىحجه 538 هـ) اين تفسير براى بار اول در سال: 1856 ميلادى در دو جلد در كلكته بچاپ رسيد ، سپس در سال 1291 در بولا ق مصر ، ودر سالهاى 1307، 1308، و 1318 در قاهره به چاپ رسيده است. محل نشر: انتشارات دار إحياء التراث العربى.

24- تفسير مختصر:

تفسير ابن كثير: مؤلف: ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب طبرى مشهور به جرير طبرى متولد 224 وفات 310 هجرى قمرى در بغداد (218 - 301 هجرى شمسى . تاريخ طبرى مشهور به پدر علم و تاريخ و تفسير است . سال طبع هفتم : 1402 هـ - 1981 م - محل طبع : دار القرآن الكريم، بيروت - لبنان.

25- مفسر صاوى المالكي :

«حاشية الصاوي على تفسير الجلالين فى التفسير القرآن الكريم» مؤلف : احمد بن محمد صاوى (1175-1241ق) است. سال ومحل طبع : : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26- سعيد حوى :

حَوّى، سعيد، حَوّى، سعيد، مفسر « الاساس فى التفسير(يازده جلد؛ قاهره 1405)، كه از

مهمترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید.
سال نشر : 1424 ق یا 2003 م ، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

27- تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهمترین و جامعترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است .

28- تفسیر سدی کبیر :

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای ۱۲۸ هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29- تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان : عربی

ناشر : دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان : نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد عبدالقادر - نویسنده: شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی .

32 - تفسیر گلشاهی

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی

موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده : شیخ‌زاده، محمد بن مصطفی

زبان : عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105 ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35- فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36- صحیح مسلم - وصحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37- تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم دل از کردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38- مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغیة الوعاة 2 / 297، وأساس التقدیس صفحه 7).

39- تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر «سُورَةُ الْهُمَزَةِ»

تتبع و نگارش: امین الدین «سعیدی - سعید افغانی»
مدیر مرکز مطالعات ستراتیژیکی افغان
و مسؤل مرکز فرهنگگی د حق لاره- جرمنی
ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**